

ره آورد هند

صادق هدایت

برگردان هفت متن پهلوی به فارسی



ره آورد هند

برگردانِ هفت متن پهلوی به فارسی

صادق هدایت

به کوشش: خسرو کیانراد

۷
۳



کتاب کوله پستی



کتاب کوله پستی

ره آورد هند

برگردان هفت متن پهلوی به فارسی

صادق هدایت

به کوشش: خسرو کیان‌راد

شابک: ۸-۰۰۱-۴۶۱-۶۰۰-۹۷۸

نوبت چاپ: اول-۱۳۹۶

طراح جلد: احمد شهبازی

صفحه‌آرا: آتلیه‌ی کوله‌پستی

شمارگان: ۳۰۰ نسخه

نشر کتاب کوله‌پستی

تلفن: ۶۶۵۹۴۸۱۰ - ۶۶۱۲۳۹۵۸

پست الکترونیک: Koolehposhti-pub@yahoo.com

وبسایت: www.ketabekoolehposhti.com

اینستاگرام: [ketabekoolehposhti](https://www.instagram.com/ketabekoolehposhti)

آدرس: تهران، میدان انقلاب، ابتدای خیابان کارگر جنوبی، کوچه مهدیزاده، پلاک ۷، واحد ۱۰۲

کلیه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

۱۱		هدایت و هند
۱۹		چاپ «بوف کور»
۲۲		فراگیری پهلوی
۲۵		متون پهلوی
۴۰		مشخصات کتاب‌شناسی متون
۴۱		کتاب‌نامه
۴۳		متون پهلوی
۴۵		گجسته ابالیش
۵۹		شهرستان‌های ایران
۸۱		کارنامه‌ی اردشیر بابکان
۱۲۹		گزارش گمان‌شکن
۲۳۳		زند و هومن یسن
۲۹۷		یادگار جاماسپ
۳۱۱		آمدن شاه بهرام ورجاوند
۳۱۵		تصاویر

هدایت و هند

سفر صادق هدایت به سرزمین رازآلود هند و اقامت کوتاه مدتش در آنجا فصلی دیگر از زندگی این نویسنده‌ی برجسته محسوب می‌شود. این سفر که کمتر از یک سال به درازا می‌کشد، در نیمه‌های پاییز سال ۱۳۱۵ خورشیدی (۱۹۳۶ م.) آغاز و با بازگشت هدایت به تهران در آخرین ماه تابستان سال ۱۳۱۶ (۱۹۳۷ م.) پایان می‌پذیرد.

هر چند عده‌ای فراگیری زبان پهلوی را دلیل اصلی سفر هدایت به هند می‌دانند، اما به نظر می‌رسد موضوع ممنوع‌القلمی او به مدت پنج سال انگیزه‌ی بیشتری برای خروج از ایران در هدایت ایجاد کرده باشد. خود هدایت نیز، چنان‌که م. ف. فرزانه به نقل از او می‌گوید، یادگیری زبان و خط پهلوی را بیشتر بهانه‌ای برای خروج از ایران می‌داند. به گفته‌ی هدایت او می‌خواست پا به فرار بگذارد، پیش‌آمد شد که به هند رود پس پهلوی را بهانه کرد و گرنه هدف اصلی چاپ کتاب «بوف کور» بود.^۱

ماجرای ممنوع‌الفعالیّت بودن هدایت به دستور وزیر معارف (فرهنگ) وقت، علی‌اصغر حکمت بر می‌گردد که گویا به دلیل انتشار کتاب «نیرنگستان»^۲ و همچنین دو طرح قلم‌انداز و کاریکاتورگونه‌ی هدایت برای نوشته‌ای از محمد مقدم که آن را موهن تشخیص داده بودند این حکم را صادر می‌کند. موضوعی که هدایت خود آن را «هوچی‌گری» حکمت می‌نامد.^۳ به گفته‌ی محمود هدایت، صادق هدایت زیر فشار وزارت معارف مجبور شده بود تعهد کتبی دهد که تا اطلاع ثانوی هیچ کتابی در ایران منتشر نکند.^۴ از این رو در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۱۳ تا ۱۳۲۰ خورشیدی به جز چند مقاله در مجله‌ی «موسیقی» (در سال‌های

۱. فرزانه، آشنایی با صادق هدایت، قسمت اول، ص ۱۵۱

۲. ن.ک: نامه‌ی ۲۳ بهمن ۱۳۱۵ از هند به مجتبی مینوی.

۳. نامه‌های صادق هدایت، ص ۱۸۴

۱۳۱۹ و ۱۳۲۰)، هیچ کتابی از هدایت در ایران منتشر نشد.^۱

اما به نظر می‌رسد موهن دانستن این طرح‌ها بهانه‌ای بیش نبوده و در واقع روابط صمیمانه‌ی هدایت با اعضای سرشناس گروه «پنجاه‌وسه نفر»، از جمله بزرگ علوی، احسان طبری، خلیل مکی، انور خامه‌ای و ایرج اسکندری در این حکم تاثیر داشته است. بنابه گفته‌های بزرگ علوی، هر چند صادق هدایت از هرگونه کار سیاسی پرهیز می‌کرد و از لحاظ فکری مستقل‌تر از آن بود که اندیشه‌های خود را در دایره‌ی یک حزب محدود کند، اما با این وجود موافقت کرد که برخی از جلسات اعضای حزب توده در منزل او (خانه‌ی پدری) برگزار شود.^۲

افزون بر این انتشار نوشته‌هایی که دستگاه حکومت را خوش نمی‌آمد و از سویی بی‌پروایی هدایت در کردار و گفتار، چنان‌که در محافل شخصی و مجامع ادبی بود، در گرفتن چنین تصمیمی نقش اصلی را داشته است.^۳ آن‌چنان‌که از نامه‌های هدایت برمی‌آید او همیشه نفرتش از استبداد و اختناق ایران را با همان لحن کنایی و ریشخندآمیز خاص خودش بیان می‌کند.^۴ اما در واقع انتقاد تند هدایت و طنز تلخش بیش از آن‌که به مراجع ستم ختم شود به عریان کردن کیفیت درونی زندگی زیر ستمی می‌پرداخت که تحملش ناممکن می‌نمود.^۵

هدایت در این سفر، خروجش از ایران را خروج از «گندستان» تعبیر می‌کند و موطنش را «قبرستان گندیده‌ی نکبت‌بار ادبار و خفه‌کننده» می‌داند.^۶ و در نامه‌ای از بمبئی به یان ریپکا می‌گوید که به هیچ وجه دلش هوای «بلبلستان و سنبلستان» را نمی‌کند.^۷

۱. همان‌جا

۲. خاطرات بزرگ علوی، ص ۲۸۲ و ۲۶۲.

۳. نامه‌های صادق هدایت، ص ۲۳

۴. همان، ص ۲۵

۵. اسحاق‌پور، بر مزار صادق هدایت، ص ۳۴

۶. ن.ک: نامه ۲۳ بهمن ۱۳۱۵ از هند به مجتبی مینوی.

۷. ن.ک: نامه ۹ بهمن ۱۳۱۵ از هند به یان ریپکا.

به هر روی گویا هدایت نخست به دعوت جمالزاده مهیای سفر به ژنو می‌شود. حتی بنا به برخی نامه‌های برجای مانده از هدایت، او برای تهیه‌ی مخارج سفر چوب حراج به کتابخانه‌اش می‌زند^۱ و همه‌ی کتاب‌ها، چه آن‌ها که از فرانسه با خود آورده، چه آن‌ها که در ایران خریده بود را یک‌جا به کتابخانه‌ی «بروخیم» می‌فروشد.^۲ اما بنا به دلایلی به او اجازه‌ی خروج از ایران نمی‌دهند و با رفتن او به سوئیس مخالفت می‌شود.^۳

در حدود یک سال بعد (آبان ۱۳۱۵) یکی از دوستان هدایت، یعنی دکتر شین پرتو (شیرازپور پرتو)،^۴ کارمند کنسولگری ایران در بمبئی برای مرخصی به تهران آمده و از هدایت می‌خواهد تا با او به بمبئی سفر کند.^۵ دکتر پرتو خود در این باره می‌گوید: «آخرش توانستم صادق را پیدا کنم و با او حرف بزنم. دلش می‌خواست از تهران برود. گفتم که با من به بمبئی بیاید و او قبول کرد. با هر زحمتی بود برایش پاسپورت گرفتیم. گرچه خانواده‌اش نفوذ زیادی داشتند اما هیچ‌کدام کمکی نکردند. خوب یادم هست که وقتی داشتم در شهربانی ترتیب کارها را می‌دادم صادق بیرون بود و هی بالا و پایین می‌رفت.»^۶

هدایت خود نیز در نامه‌ای که از هند به مجتبی مینوی می‌نویسد به دوندگی‌های پرتو برای مهیا کردن پاسپورت و مدارکش برای این سفر اشاره دارد.^۷ گویا هدایت به‌عنوان متخصص برای تنظیم دیالوگ‌های یک فیلم فارسی موفق به گرفتن پاسپورت می‌شود.^۸



۱. برای نمونه هدایت در نامه‌ای که در تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۱۴ از تهران برای مجتبی مینوی در لندن فرستاده، می‌نویسد: «...هرچه دارایی در این دار فانی داشتم که عبارت بود از یک مشت کتاب پاره که در ایام جهالت دانه دانه خریده بودم و همه معلوماتی که چاپ کرده بودم به جوغ حراجی آشنا کرده به پول نقد نزدیک کردم.....»

۲. فرزانه، آشنایی با صادق هدایت، قسمت اول، ص ۱۵۲.

۳. ن. ک: نامه‌ی ۲۳ بهمن ۱۳۱۵ از هند به مجتبی مینوی.

۴. او همچنین یکی از نویسندگانی بود که در سال ۱۳۱۰ مجموعه داستان «انیران» را به‌طور مشترک با صادق هدایت و بزرگ علوی منتشر کرد.

۵. فرزانه، آشنایی با صادق هدایت، قسمت اول، ص ۱۵۲.

۶. نامه‌های صادق هدایت، ص ۲۸۰.

۷. ن. ک: نامه‌ی پاییز ۱۳۱۵ از هند به مجتبی مینوی.

۸. ن. ک: نامه‌ی ۲۳ بهمن ۱۳۱۵ از هند به مجتبی مینوی.

او پیش از سفر به هند در بخش فنی شرکت «سهامی کل ساختمان» مشغول به کار است که در بیست و یک آبان ۱۳۱۵ از این شغل استعفا می‌دهد و کمی بعد راهی بمبئی می‌شود. این سفر به گفته‌ی خود او با کشتی و از بندر خرمشهر صورت گرفته است.^۱ سفری که بعدها صادق هدایت داستان کوتاه «میهن پرست» را بر اساس تجربه‌ی آن می‌نویسد.^۲

صادق هدایت پس از ورود به بمبئی ابتدا در همان آپارتمان دکتر پرتو مقیم می‌شود.^۳ دکتر پرتو میزبان خوبی برای اوست و به قول هدایت «منزل یکی و جیب یکی» هستند^۴ و در آنجا از هرچه که مایوس می‌شود «وبال گردن پرتو» می‌شود.^۵ او که با مضیق‌های مالی روبه‌روست حتی هزینه‌ی زندگی‌اش تا حدودی توسط دکتر پرتو تامین می‌شود و صورتش را با سیلی سرخ می‌کند.^۶ زندگی آن روزهایش را «انگلی» می‌نامد و اشاره به خانه‌نشینی خود دارد، جز روزهایی که برای فراگیری زبان پهلوی بیرون می‌رفته است.^۷ هرچند با طنز خاص خود اعتقاد دارد فراگیری این زبان نیز نه به درد دنیا می‌خورد و نه آخرتش.^۸ هدایت در این باره به فرزانه می‌گوید: «کسب معلومات پهلوی کردم تا نگویند فلانی بیکار نشسته است.... مگر نمی‌دانی که چیز نوشتن کار حساب نمی‌شود؟ کاری که نان درنیاورد کار نیست..... حتی پرتو از رفتارم سر در نمی‌آورد..... فقط تحمل می‌کرد.....»^۹

اما به نظر می‌رسد این خانه‌نشینی موقتی است. او در پرسه‌های تنهایی خود هر چند

۱. همان‌جا.

۲. نامه‌های صادق هدایت، ص ۱۸۰

۳. ن.ک: نامه‌ی ۲۳ بهمن ۱۳۱۵ از هند به مجتبی مینوی.

۴. ن.ک: نامه‌ی ۲۷ بهمن ۱۳۱۵ از هند به مجتبی مینوی.

۵. ن.ک: نامه‌ی ۶ تیر ۱۳۱۶ از هند به مجتبی مینوی.

۶. ن.ک: نامه‌ی ۲۷ بهمن ۱۳۱۵ از هند به مجتبی مینوی.

۷. ن.ک: نامه ۲۳ بهمن ۱۳۱۵ از هند به مجتبی مینوی.

۸. ن.ک: نامه‌ی پاییز ۱۳۱۵ از هند به مجتبی مینوی.

۹. فرزانه، آشنایی با صادق هدایت، قسمت اول، ص ۱۵۲.

در سکوت می‌گذرد اما گروه‌های مختلف مردم را می‌بیند و خود را در «کارناوال زندگی» حس می‌کند.^۱ هدایت پس از مدتی که از اقامتش در بمبئی می‌گذرد می‌نویسد کوچک‌ترین چیز در آنجا اسباب حیرتش می‌شود، هنوز با واقعیت روبه‌رو نشده و پنداری در یک رشته خواب و خیال زندگی می‌کند. مثل کسی که از گور گریخته باشد. مناظر بکر و خیال‌انگیز هند گاه باعث می‌شود که هدایت پندارد در داستان‌های هزارویک‌شب سیر می‌کند. او خود را «شکست‌خورده و زخم‌برداشته و پیر» زاده شده در دنیایی تازه می‌داند.^۲

هدایت بمبئی را شهری «خارق‌العاده»^۳ و به وسعت شهرهای بزرگ اروپا می‌بیند اما دارای هوایی وحشتناک و تحمل‌ناپذیر.^۴ او در نامه‌ی بلندبالایی به مجتبی مینوی هندوچین را سرزمینی دیدنی و از معدود جاهای جهان می‌داند که هنوز وارد «احمق‌بازی‌ها و گنده‌کاری‌های بین‌المللی» نشده است.^۵ سرزمینی که هر کس برای خود دنیای جداگانه‌ای است. هند از نگاه هدایت یک جور «مسخره‌ی افکار تازه به دوران رسیده دوندگی‌ها و احمقی‌های دنیای متمدن است» با مردمانی تحصیل‌کرده و صاحب اندیشه. او هند را از منظر علم و صنعت و هنر هزاران سال جلوتر از ایران می‌داند.^۶

اما جز بمبئی هدایت سفری نیز به بنگالور و میسور در جنوب هندوستان دارد. گویا توسط جمال‌زاده به سر میرزا اسمعیل، رئیس‌الوزرای میسور، که اجدادش ایرانی بوده معرفی می‌شود.^۷ هدایت می‌گوید در مدت اقامتش در هند «چندین جا برایم پایش

۱. ن.ک: نامه‌ی ۲۳ بهمن ۱۳۱۵ از هند به مجتبی مینوی.

۲. همان‌جا

۳. فرزانه، آشنایی با صادق هدایت، قسمت اول، ص ۱۵۰.

۴. ن.ک: نامه‌ی پاییز ۱۳۱۵ از هند به مجتبی مینوی.

۵. ن.ک: نامه‌ی ۲۳ بهمن ۱۳۱۵ از هند به مجتبی مینوی.

۶. همان‌جا.

۷. ن.ک: نامه‌ی ۶ تیر ۱۳۱۶ از هند به مجتبی مینوی.

افتاد اگر کمترین تملق یا چاپلوسی می‌کردم نانم توی روغن بود ولی نتوانستم.^۱

به هر حال سفر به بنگالور پر هزینه بوده و هدایت تنها می‌تواند با مقدار پولی که قرض می‌کند رهسپار گردد.^۲ هر چند در نامه‌اش به مجتبی مینوی نامی نمی‌برد که هزینه سفر را از چه کسی قرض کرده، اما جمال‌زاده در گفت‌وگو با محمدعلی همایون کاتوزیان بیان می‌کند که به دلیل تنگدستی هدایت در بمبئی مبلغ بیست لیره استرلینگ، که در آن زمان در هند مبلغ قابل توجهی بوده برای او فرستاده است.^۳

این سفر که پانزده روز به طول انجامیده از نگاه هدایت، سیاحتی تمام‌عیار به صورت یک زندگی اعیانی و اشرافی بوده است.^۴ در مهمانی‌های بسیاری شرکت می‌کند، همه‌جا در صدر هر مجلس او را می‌نشانند و به بسیاری از افراد برجسته‌ی آن دیار معرفی می‌شود. یکی از مهم‌ترین مراسمی که در آن شرکت می‌کند، جشن تولد مهاراجه‌ی میسور، کریشن راجا وادیار چهارم^۵ است که حتی هدایت در این مراسم با خود مهاراجه هم گفت‌وگویی دارد.^۶ توصیف شهر بنگلور و پیرامونش در داستان «سامپینگ»^۷ که در آن زندگی یک خانواده‌ی هندوی فقیر به تصویر کشیده می‌شود و هدایت آن را همان روزها در هند و به زبان فرانسه نوشت، وجود دارد. او در ادامه‌ی این سفر به شهر حیدرآباد می‌رود ولی موفق نمی‌شود کسانی که دعوتش کرده بودند را در آنجا ملاقات کند، و سپس به بمبئی بر می‌گردد.^۸

هدایت در نامه‌ای از هندوستان به مینوی می‌نویسد که حتی خیال تجارت و

۱. ن.ک: نامه‌ی ۷ مهر ۱۳۱۶ از تهران به مجتبی مینوی.

۲. ن.ک: نامه‌ی ۶ تیر ۱۳۱۶ از هند به مجتبی مینوی.

۳. ن.ک: کاتوزیان، صادق هدایت از افسانه تا واقعیت.

۴. ن.ک: نامه‌ی ۶ تیر ۱۳۱۶ از هند به مجتبی مینوی.

۵. ن.ک: ندیم اختر، «پایه‌پای هدایت در هند»، مجله‌ی نقد ادبی، صص ۱۸۶-۱۶۹.

۶. ن.ک: نامه‌ی ۶ تیر ۱۳۱۶ از هند به مجتبی مینوی.

7. Sampingué

۸. ن.ک: نامه‌ی ۶ تیر ۱۳۱۶ از هند به مجتبی مینوی.

زناشویی دارد.^۱ همچنین به یان ریپکا می نویسد: «....تصمیم گرفته ام که زندگی جدیدی را برای خودم درست بکنم......اخیراً با یک نفر خیال شرکت دارم برای این که مغازه‌ی کوچکی باز بکنیم ولی سرمایه‌ی کافی هنوز در بساط نیست....»^۲ از طرفی اشاره‌ی شین پرتو در رمان «بیگانه‌ای در بهشت» به عشق و علاقه‌ی هدایت به دو خواهر هندی می‌تواند در ارتباط با همین موضوع زناشویی باشد، زیرا پرتو بخشی از خاطرات خودش با هدایت مربوط به دوران اقامت او در هند را در این کتاب منعکس کرده است.^۳

بدین ترتیب هندوستان نیز به سرزمین‌هایی چون فرانسه، بلژیک، آلمان، سوئیس و ازبکستان که هدایت به آن‌ها سفر کرده اضافه می‌شود. هدایت از هند نامه‌هایی به مجتبی مینوی در لندن، یان ریپکا در چک‌واسلواکی، خانواده‌اش در تهران و.... می‌نویسد که در این بین بیشترین مکاتبه را با مینوی در لندن دارد. از این میان تنها یک نامه با نوشته‌ای مختصر جهت تبریک سال نو و عید نوروز به خانه‌ی پدری‌اش در تهران می‌فرستد که در آن آرزوی سلامتی برای اهل منزل دارد.^۴ همچنین هدایت به مینوی می‌نویسد از وقتی که به هند آمده تنها یک نامه از برادرش دریافت کرده است.^۵ آدرس هدایت در نامه‌هایی که از هند به جاهای مختلف فرستاده گاه همان آدرس دکتر پرتو در کنسولگری ایران در بمبئی است و گاه آدرش زیر است:

Queen Summer, Arthur Bunder Road, Apollo Reclamation,
Bombay/india.

ساختمان «سامر کوپین» واقع در خیابان «آرتور بندار»، در اصل پانسیون بوده در چهار طبقه، شامل هشت آپارتمان در منطقه‌ی «آپولو ریکلیمیشن»، بخش کلابای

۱. ن.ک: نامه‌ی ۲۷ بهمن ۱۳۱۵ از هند به مجتبی مینوی.

۲. ن.ک: نامه ۹ بهمن ۱۳۱۵ از هند به یان ریپکا.

۳. نامه‌های صادق هدایت، ص ۱۸۷.

۴. ن.ک: نامه‌ی ۱۲ اسفند ۱۳۱۵ از هند به خانه‌ی پدری در تهران.

۵. ن.ک: نامه‌ی ۲۷ بهمن ۱۳۱۵ از هند به مجتبی مینوی.

بمبئی در نزدیکی دریا که هدایت آن را شاید توسط دکتر پرتو اجاره کرده بود. رد این ساختمان و توصیف موقعیتش در کنار دریا را در داستان «هوسباز» (Lunatique) که صادق هدایت در زمان اقامتش در همان خانه به فرانسه نگاشت و همچنین رمان «بیگانه‌ای در بهشت» اثر شین پرتو، که به نوعی زندگی‌نوشت هدایت در شهر بمبئی است هم می‌توان یافت.^۱

عکس‌های باقی مانده از صادق هدایت نیز بیشتر در تهران و پاریس گرفته شده‌اند و کمتر عکسی از مدت اقامتش در هند وجود دارد. تنها تصاویری از موقعیت کنونی آپارتمان اجاره‌ای هدایت در شهر بمبئی، یعنی ساختمان «سامر کوین» وجود دارد که به کوشش پژوهشگر هندی دکتر ندیم اختر تهیه شده‌اند و در انتهای کتاب حاضر نیز آمده است.

۱. ن. ک: ندیم اختر، «پایه‌پای هدایت در هند»، مجله‌ی نقد ادبی، صص ۱۸۶-۱۶۹.

چاپ «بوف کور»

هدایت به دلیل وجود سانسور در ایران دست‌نوشته‌های «بوف کور» را با هزار ترس و لرز با خود به هند می‌برد.^۱

در واقع او رمان «بوف کور» را گویا پیشتر در حدود سال ۱۳۰۹ خورشیدی نوشته بود و چنان‌که به فرزانه می‌گوید کار اصلی این کتاب در پاریس تمام شده بود.^۲ و در اواخر سال ۱۳۱۵ در هند حدود پنجاه نسخه از آن را با «فضاحت» و «خون دل»^۳ با دست روی کاغذ استسیل می‌نویسد و با ماشین چاپ دستی پلی‌کپی می‌کند.^۴

شاید هدایت اندکی دگرگونی نیز در هند در این داستان ایجاد کرده و تحت تاثیر فضای آن سرزمین تغییراتی داده باشد. بزرگ علوی نیز در خاطرات خود ضمن اشاره به چاپ این کتاب در سال ۱۳۱۵ می‌گوید که او البته پیش از این تاریخ کتاب را خوانده بود.^۵ و این عادت هدایت و دیگر اعضای گروه «ربعه» محسوب می‌شد که گاه نوشته‌های خود را پیش از چاپ برای هم می‌خواندند.^۶

شاید به دلیل همان ممنوع‌القلمی است که هدایت در آغازین صفحه‌های «بوف کور» در هند طبع و فروش آن را در ایران ممنوع می‌داند. به هر ^۷وی هدایت با نوعی محافظه‌کاری این نسخه‌ها را برای دوستانش چون محمدعلی جمال‌زاده^۷ در سوئیس،

۱. فرزانه، آشنایی با صادق هدایت، قسمت اول، ص ۱۵۲.

۲. همان‌جا.

۳. همان‌جا.

۴. همان‌جا.

۵. خاطرات بزرگ علوی، ص ۱۸۲.

۶. همان، صص ۱۷۳-۱۷۴.

۷. ن.ک: نامه‌ی ۲۴ آبان ۱۳۱۶ از تهران به مجتبی مینوی.

مجتبی مینوی در انگلستان، آقای هاراسوویتز^۱ در آلمان، یان ریپکا در چک واسلوآکی و کتابفروشی و انتشارات «لوزاک»^۲ در لندن می‌فرستد تا شاید وقتی به ایران بازگشت آن‌ها نسخه‌هایی از کتاب را برایش به تهران پست کنند. شاید این ترفند هدایت با خبر دستگیری «پنجاه‌وسه نفر»، چند ماه پیش از بازگشت او به تهران نیز بی‌ارتباط نباشد. هدایت در نامه‌ای از هند به مجتبی مینوی می‌نویسد: «اگر بنا بشود به ایران برگردم یک صفحه کاغذ و نوشته هم نخواهم توانست با خودم ببرم.»^۳ البته نگرانی هدایت زیاد هم بی‌مورد نبوده است، چون نسخه‌های «بوف کور»^۴ ارسالی به تهران توسط لوزاک و هاراسوویتز هیچ‌گاه به‌دست هدایت نمی‌رسند و به گفته‌ی او در «بوته‌ی اجمال»^۵ گیر می‌کنند، که می‌تواند منظور او اشاره به بازرسی پست و توقیف کتاب‌ها باشد.

هدایت در هند نیز گویا^۶ احساس ناامنی می‌کرده و از ترس واریسی مکاتباتش با دیگران گاه از دوستان خارج از کشورش می‌خواسته تا در مضمون نامه‌هایشان، چون مستقیم به‌دستش نمی‌رسند، قدری ملاحظه کنند.^۷ شاید نامه‌ها توسط کنسولگری ایران و به‌واسطه‌ی دکتر پرتو به هدایت می‌رسیده‌اند. همچنین به مینوی هشدار می‌دهد که درباره‌ی او به تهران چیزی ننویسد،^۸ و اینکه نامه‌های ارسالی‌اش به هند در کنسولگری ایران توسط شخص کنسول و عضو متقلبی خوانده می‌شوند.^۹

هدایت در آخرین نامه‌اش به مینوی می‌گوید که وضعیتش در هند بیش از پیش حساس شده و با وجود خطراتی که ممکن است بازگشت به ایران برایش داشته باشد،

۱. ن. ک: نامه‌ی ۲ دی ۱۳۱۶ از تهران به مجتبی مینوی.

2. Luzac

۳. ن. ک: نامه‌ی ۶ تیر ۱۳۱۶ از هند به مجتبی مینوی. همچنین نامه‌ی ۷ مهر ۱۳۱۶ از تهران به مجتبی مینوی.

۴. ن. ک: نامه‌ی ۶ تیر ۱۳۱۶ از هند به مجتبی مینوی.

۵. ن. ک: نامه‌ی ۲ دی ۱۳۱۶ از تهران به مجتبی مینوی.

۶. ن. ک: نامه‌ی ۲۳ بهمن ۱۳۱۵ از هند به مجتبی مینوی.

۷. ن. ک: نامه‌ی ۲۷ بهمن ۱۳۱۵ از هند به مجتبی مینوی.

۸. ن. ک: نامه‌ی ۶ تیر ۱۳۱۶ از هند به مجتبی مینوی.

به‌ویژه بعد از ماجرای دستگیری بزرگ علوی باز فکر مراجعت دارد.^۱ او در شهریور سال ۱۳۱۶ به تهران بازمی‌گردد و این در حالی است که در اردیبهشت همان سال بزرگ علوی به‌عنوان یکی از اعضای گروه «پنجاه‌وسه نفر» دستگیر شده بود.^۲

اما غیر از دست‌نویس «بوف کور» گویا هدایت پاره‌ای از داستان‌های «سگ ولگرد» را هم با خود به هند برده بود. او در نامه‌ای از بمبئی به یان ریپکا می‌نویسد که: «یک رمان و چند سفرنامه و تقریباً ۲۰ نوول حاضر چاپ دارم، اما هنوز وسایل چاپ آن‌ها فراهم نیست.»^۳ همین سطرها را چند روز بعد در نامه‌ی دیگری برای مجتبی مینوی نیز می‌نویسد.^۴

همان‌طور که آمد هدایت در دوران اقامتش در هند دو داستان هم به فرانسوی با نام‌های «Sampingue» {سامپینگه} و «Lunatique» {هوسباز} می‌نویسد که پس بازگشت به ایران، در سال ۱۳۲۴ در روزنامه‌ی «ژورنال دو تهران» منتشر می‌شود.^۵ از برخی نامه‌های هدایت پی‌می‌بریم که او داستان‌هایی چون «علویه‌خانم»، «میهن‌پرست» و «افسانه‌ی آفریش» را نیز به آدرس مینوی در انگلستان پست کرده است.^۶ یا داستان «علویه‌خانم» را از بمبئی برای یان ریپکا در چک فرستاده است.^۷

۱. همان‌جا.

۲. خاطرات بزرگ علوی، ص ۲۰۵.

۳. ن.ک: نامه‌ی ۹ بهمن ۱۳۱۵ از هند به یان ریپکا.

۴. ن.ک: نامه‌ی ۲۳ بهمن ۱۳۱۵ از هند به مجتبی مینوی.

۵. نامه‌های صادق هدایت، ص ۵۳

۶. ن.ک: نامه‌های ۲۳ و ۲۷ بهمن ۱۳۱۵ از هند به مجتبی مینوی.

۷. ن.ک: نامه ۹ بهمن ۱۳۱۵ از هند به یان ریپکا.

فراگیری پهلوی

اما بی‌گمان یکی از مهم‌ترین ره‌آوردهای این سفر ترجمه‌ی فارسی برخی متون پهلوی توسط صادق هدایت است، هر چند که برخی از آن‌ها چند سال بعد در تهران منتشر می‌شوند.^۱ هدایت در بمبئی زبان پهلوی را نزد یکی از دانشمندان پارسی هند، یعنی بهرام گور تهمورث انکلساریا^۲ آفرای می‌گیرد.^۳ بنا به نامه‌های هدایت او دو سه روز در هفته برای یادگیری پهلوی نزد انکلساریا می‌رفته است.^۴

هدایت با بسیاری از متون پهلوی موجود در مراکزی چون مؤسسه‌ی خاورشناسی «کاما»، که برخی هنوز به فارسی ترجمه نشده نیز آشنا می‌شود. انکلساریا به او پیشنهاد می‌کند که پنج شش ماه با او همکاری کند تا برخی از متون پهلوی را به خط فارسی درآورند و همچنین به تصحیح و تنظیم یک فرهنگ بپردازند، در عوض کمک مختصری نیز به او خواهد شد.^۵ در آخرین نامه‌ای که هدایت از بمبئی برای مجتبی مینوی می‌فرستد، اشاره دارد که در این مدت دو کتاب «کارنامه‌ی اردشیر» و «شکند گمانی و یچار» {گزارش گمان‌شکن} را به متن فارسی درآورده و ترجمه کرده است.^۶

انکلساریا همچنین مشغول گردآوری واژه‌های فارسی معرب شده به همراه معادل پهلوی و انگلیسی آن‌ها بوده که هدایت به گفته‌ی خودش چیزی در حدود پانصد لغت

۱. البته افزون بر این هفت متن، هدایت مقاله‌ای نیز درباره‌ی زبان و الفبای پهلوی با عنوان «خط پهلوی و الفبای صوتی» نوشته است. بنگرید به:

صادق هدایت، «خط پهلوی و الفبای صوتی»، مجله سخن، سال دوم، شهریور ۱۳۲۴.

2. T.D. Anklesaria

۳. ن.ک: نامه‌ی ۹ بهمن ۱۳۱۵ از هند به یان ریپکا.

۴. ن.ک: نامه‌ی ۲۳ بهمن ۱۳۱۵ از هند به مجتبی مینوی.

۵. ن.ک: نامه‌ی ۲۷ بهمن ۱۳۱۵ از هند به مجتبی مینوی.

۶. ن.ک: نامه‌ی ۶ تیر ۱۳۱۶ از هند به مجتبی مینوی.

تازه به فهرست انکلساریا می‌افزاید.^۱ از طرفی انکلساریا از هدایت می‌خواهد تا کتاب‌های عربی مثل ابن‌اثیر و بیرونی و ثعالی را برایش ترجمه کند که او برای این کار مجتبی مینوی را توصیه می‌کند.^۲

هدایت هر چند بهرام گور انکلساریا را از نظر اخلاقی به دلیل داشتن سوءظن و تعصب نمی‌پسندد،^۳ ولی او را آدمی باسواد و با فکر می‌داند که تا ده‌هزار سال دیگر هم نمونه‌اش در ایران یافت نخواهد شد.^۴ همچنین می‌گوید از دانش او چیزهایی دستگیرم شده که معلومات اروپایی‌ها را هیچ‌وقت در حوزه‌ی پهلوی نمی‌توانم با او مساوی یا برتر فرض کنم. به گفته‌ی هدایت او مقالات و کتاب‌های زیادی هم‌سنگ آثار علمای اروپایی نوشته که به دلیل نداشتن پول هنوز نتوانسته آن‌ها را منتشر کند.^۵

هدایت می‌گوید که انکلساریا راجع به هیچ‌کدام از دانشمندان اروپایی در حوزه‌ی ایران‌شناسی و زبان‌های باستانی ایران جز دوسه نفر عقیده‌ی خوبی ندارد.^۶ برای نمونه به باور او، آرتور کریستن‌سن دانمارکی زبان پهلوی نمی‌داند و آنچه نوشته اغلب پر از اشتباه است.^۷ از دیگر ایرادات انکلساریا به این متخصصان در مورد شعر پهلوی است. به باور وی شعر پهلوی وجود ندارد، ولی اروپاییان جملات موزون را شعر فرض می‌کنند.^۸

اما غیر از انکلساریا، شخصیت دیگری که هدایت در هند و چند باری به دیدارش می‌رود دین‌شاه ایرانی (۱۳۱۷-۱۲۶۰ خ)، موسوم به دین‌شاه جی جی باهای ایرانی است

۱. ن.ک: نامه ۲۳ بهمن ۱۳۱۵ از هند به مجتبی مینوی.

۲. همان‌جا.

۳. ن.ک: نامه‌ی ۶ تیر ۱۳۱۶ از هند به مجتبی مینوی.

۴. ن.ک: نامه ۲۳ بهمن ۱۳۱۵ از هند به مجتبی مینوی.

۵. ن.ک: نامه‌ی ۶ تیر ۱۳۱۶ از هند به مجتبی مینوی.

۶. ن.ک: نامه‌ی ۲۳ بهمن ۱۳۱۵ از هند به مجتبی مینوی.

۷. ن.ک: نامه‌ی ۲۳ بهمن ۱۳۱۵ از هند به مجتبی مینوی. هدایت خود نیز در این نامه کریستن‌سن را انسان

متملق و چاپلوسی می‌داند.

۸. همان‌جا.

که ریاست انجمن زرتشتیان ایرانی در بمبئی را بر عهده داشته است. او نیز دانشمندی در حوزه‌ی زبان‌های باستانی ایران به‌شمار می‌رفته. به‌نظر می‌رسد هدایت در ترجمه‌ی متون پهلوی از حمایت‌های دینشاه ایرانی بهره‌مند بوده است. حمایتی که دیگرانی چون ابراهیم پورداوود، عبدالحسین سپنتا و... نیز از آن بی‌بهره نبودند. دینشاه در سال ۱۲۹۱ یزدگردی برای ایجاد روابط بین «ایران و پارسیان هند» با همکاری سران پارسی مرسه‌ای با نام «انجمن ایران لیگ» را در بمبئی بنیاد نهاد. هدایت به‌طور کلی پارسیان هند را تنها ملتی می‌داند که به او احترام گذاشته و روی خوش نشان داده‌اند، درحالی‌که به گفته او در ایران شهرت خوبی ندارند.^۱



متون پهلوی

اما نگاهی دقیق‌تر بیندازیم به تک‌تک متونی که صادق هدایت از پهلوی کتابی به فارسی ترجمه و منتشر کرده است.^۱ هدایت در ترجمه‌هایش گاه پاورقی‌هایی افزوده و افزون بر معنی برخی واژه‌های پهلوی، نظریات خود درباره‌ی پاره‌ای موضوعات را در آن بیان کرده است. در مورد آثار جغرافیایی و تاریخی مثل «شهرستان‌های ایران‌شهر» و «کارنامه اردشیر بابکان» که در آن‌ها به اسامی مکان‌های بسیاری بر می‌خوریم، هدایت برای جایابی این مکان‌ها به آثار مهم‌ترین جغرافی‌نویسان و مورخان دوره‌ی اسلامی رجوع می‌کند.

او همچنین بسیاری از دیگر ترجمه‌های متون پهلوی به زبان‌های مختلف اروپایی را می‌شناخته و گاه در خلال نامه‌نگاری‌هایش با مجتبی مینوی از او می‌خواهد تا این ترجمه‌ها را برای مقابله‌ی کارش ارسال کند. برخی بر این باورند که به طور کلی شناخت و علاقه‌ی هدایت به گذشته‌ی باستانی ایران، از آشنایی او با دانشمندان غربی این حوزه و در واقع به واسطه‌ی شناختی که اروپا از ایران کهن داشت ناشی می‌شود.^۲ به هر روی در این بخش تلاش می‌شود تا افزون بر معرفی مختصر^۳ متونی که توسط هدایت به فارسی برگردانده شده به کیفیت ترجمه‌های او در مقایسه با کارهای مشابه (با در نظر گرفتن زمانه‌ی هدایت) و همچنین نکته‌های قابل توجه در پاورقی‌های هدایت پرداخته شود. از آن‌رو که ترجمه‌های هدایت بی‌هیچ افزوده‌ای به‌صورت یک‌جا آورده می‌شود، این

۱. مشخصات کتاب‌شناسی این آثار در انتهای همین مقدمه آمده است.

۲. بنگرید به: اسحاق‌پور، پیشین، ص ۱۱.

۳. به دلیل توضیحات مفصلی که هدایت در مقدمه‌ی هر کتاب برای معرفی متون آورده در اینجا تنها به اختصار اشاره‌ای می‌شود. همچنین می‌توان برای آشنایی بیشتر با تک‌تک این متون به اثر زیر مراجعه کرد: احمد تقضلی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، تهران، نشر سخن، چاپ سوم، ۱۳۷۸.

موارد را به جای پاورقی هر صفحه، در همین جا متذکر می‌شویم.

۱. گجسته ابالیش

«ماتیکان گجستک ابالیش»، رساله‌ای پهلوی است که مضمون آن را گفت‌وگو و مجادله بین مؤبدی زرتشتی به نام «آذرفرنبغ»، پسر «فرخزاد» و شخصی به نام «ابالیش» شکل می‌دهد. در این جلسه که در دربار مامون، خلیفه عباسی در شهر بغداد صورت می‌گیرد، افزون بر این دو، بزرگان مسیحی و مسلمان و قاضی دربار هم حضور دارند. زمان این مباحثه را حدود سال ۲۰۲ هجری (۸۲۸ م.) می‌دانند. آذرفرنبغ از پیشوایان و بزرگان پیروان زرتشت در آن زمان محسوب می‌شده که نامش در دیگر متون پهلوی هم آمده، ولی ابالیش که در این رساله «زندیک/زندیق» خطاب می‌شود، به نظر می‌رسد مانوی (= مذهب ثوی) بوده است.

«گجسته ابالیش» یا «گجستک ابالیش» را «ابالیش ملعون» معنی کرده‌اند. اما درباره‌ی نام ابالیش یا «اباله» خوانش‌های مختلفی چون «عبدالله»، «ابله»، «اباریس» و «ابلیس» صورت گرفته است.^۲

صادق هدایت بر اساس تاریخی که در پیشگفتار متن آورده در سال ۱۳۱۶ خورشیدی و در شهر بمبئی دست به ترجمه این متن می‌زند، اما ترجمه‌ی او نخستین بار دو سال بعد در ۱۳۱۸ خورشیدی توسط کتاب‌فروشی «ابن‌سینا» در تهران منتشر می‌شود.

این متن توسط دیگرانی چون بارتلمی، انکلساریا و هومی چاپ‌انیز به فرانسه و انگلیسی ترجمه شده است.^۳ هدایت در نامه‌ای به مینوی از او می‌خواهد تا برای تطبیق ترجمه‌اش از

۱. ماتیکان گجستک ابالیش، برگردان ابراهیم میرزای ناظر، ص ۸

۲. همان، ص ۷.

3. A. Barthelemy, ed., *Gujastak Abalish*, Paris, 1887 (with Parsi text); H. F. Chacha, tr., *Gajastak Abālīsh*, Bombay, 1936 (with Pazand text).

همچنین بنگرید به:

آذرفرنبغ فرخزادان، ماتیکان گجستک ابالیش، برگردان ابراهیم میرزای ناظر، تهران، نشر هیرمند، ۱۳۷۶.